

نگاهی شناختی به مفهوم سببیت در زبان فارسی

* ارسلان گلفام

دانشگاه تربیت مدرس

** سحر بهرامی خورشید

دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

این پژوهش به بررسی مفهوم سببیت‌سازی در انگاره زبان‌شناسی شناختی (به‌طور خاص دستور شناختی) می‌پردازد. مفهوم سببیت‌سازی نقش مهمی در شکل‌دهی تجربیات انسان ایفاء می‌نماید، به‌گونه‌ای که می‌توان آن را عضو جدایی‌ناپذیر شناخت بشر قلمداد نمود و یا بنا بر اظهار لیکاف مفهومی دانست که در اندیشه هر انسانی وجود دارد. این مقاله از سویی مفهوم سببیت در زبان فارسی را در قالب دستورشناختی بررسی می‌کند و از دیگر سوی به بررسی میزان تعامل و ارتباط تحلیل شناختی سببیت با تبیین صورنگاریان می‌پردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد سببیت‌سازی جزء جهانی‌های ذهن انسان بوده و غالباً در دستور تمامی زبان‌ها متجلی می‌شود. قائل شدن به مفهوم سببیت‌سازی به عنوان نظامی جهانی - شناختی ویژگی‌های مشترک فراولانی در میان زبان‌ها نشان می‌دهد. آنچه که در رویکرد شناختی بیش از هر چیز خودنمایی می‌کند، طبقه تفکر، تجربیات، نگرش‌ها، هنجارهای فرهنگی و اجتماعی و در حقیقت شناخت بشر از محیط پیرامونش است که برداشت‌های متفاوتی را از رویدادی واحد سبب می‌شود. همین مهم سببیت‌سازی را همان‌طور که دیدید لی ادعا می‌کند وابسته به فرایند انطباقی در زبان می‌داند. دیگر این‌که اصولاً تحلیل شناختیون در بررسی سببیت‌ها مکمل تبیین صورنگاریان است و نیز درک و تحلیل سببیت‌ها حاصل عوامل معنایی و عملکردهای کلی ذهن بشر است. به واقع رویکرد شناختی از آنجا که موقعیت‌های جهان خارج را بدون توسل به ویژگی‌های عینی و تعریف شده آن‌ها تعبیر و تفسیر می‌کند راه‌حلی نسبتاً ساده به مشکلاتی همچون ناکارآمدی‌های دستور حالت ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: سببیت، شناخت، جاننداری، استقلال، توجه

A Cognitive Perspective on Causality in Persian

Arsalan Golfam

Assistant Professor, Department of Linguistics
Faculty of Letters and Human Sciences, Tarbiat Modares University

Sahar Bahrami-Khorshid

M.A., Department of Linguistics
Faculty of Letters and Human Sciences, Tarbiat Modares University

Abstract

This research is concerned with the coding of causation, a topic that raises so many issues central to cognitive linguistics. Causation plays a central role in everyday human experience. So it can be considered as one of the integral parts of human cognition or according to Layoff a notion that exists in our thought. The present paper tries to study the relationship between the formalists' analysis of causality and the cognitivists' model, and also to explain how causatives are interpreted in the cognitive approach. The results indicate that the cognitive approach provides a relatively straightforward solution to the problems raised by formal approaches (e.g. case grammar), since it does not assume that situations in the real world are characterized by objectively defined properties. Also, it is claimed that human beings interpret and conceptualize causative constructions by the help of semantic factors as well as general functions of the mind. In fact, it is shown that the cognitive analysis of causatives is in a complementary relationship with formalism.

Keywords: Causality, Cognition, Animacy, Independence, Attention.

* دکترای زبان‌شناسی از دانشگاه تهران، استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
** کارشناس ارشد زبان‌شناسی همگانی.

1 - مقدمه¹

سببیت (Causality) مفهومی پیچیده و مبهم است (زیو 1988: 543). به نظر می‌رسد همه ما در جهان پیرامون خود روابط سببی را می‌شناسیم اما اغلب هنگامی که تلاش می‌کنیم توضیح دهیم چرا فلان رابطه سببی است با مشکل مواجه می‌شویم. همچون مفهوم مکان یا زمان سببیت همان‌گونه که توسط همه افراد کاملاً درک می‌شود، به نظر می‌رسد توسط هیچ‌کس به‌طور کامل ادراک نمی‌شود. تقریباً صدها سال پس از آراء و عقاید ماک (Mach) و راسل (Russel) فلاسفه، روانشناسان، مردم‌شناسان اجتماعی و شناختی و زبانشناسان هنوز هریک به نحوی درگیر مفهوم سببیت هستند. این‌که چرا قانون سببیت (Law of Causality) همچنان در کانون توجه اندیشمندان قرار دارد حاصل آن است که این مفهوم یکی از مهمترین مفاهیم و ارکان درک و تجربیات بشر است، و بر همین اساس مقوله‌ای مهم و اساسی در شناخت قلمداد می‌شود. چنین مفهومی رکنی اساسی در تجلی دانش بشری و نیز فرایندهای شناختی دیگری همچون پیش‌بینی، تبیین و ادراک است.

از میان چهار نوع مختلف سببیت که توسط ارسطو معرفی شده است فقط یکی با عنوان *causa efficiens* با مفهوم سببیت مدرن تطابق دارد. در سنت علمی و فلسفی اروپای پسا‌رنسانسی (به‌عنوان مثال آثار هیوم) مفهوم دیگری از سببیت با تکیه بر التزام (Necessity) و قانون‌مداری (Law - Based) روابط سببی شکل گرفت. این مفهوم توسط سببیت ریاضی بنیاد که به عنوان نمونه در آثار ماک (1901) و راسل (1912) می‌بینیم رنگ باخت و به حاشیه رانده شد. استراوسن (1985) مفهومی از سببی‌سازی را مطرح می‌کند که فارغ از تکیه بر قانون‌مداری، مفهوم روزمرگی و تکرارپذیری سببی‌ها را نشان می‌دهد (جرج میر 2000: 11 - 12).

در دستورشناختی سببی‌ها همواره از دو منظر مورد توجه بوده‌اند: یکی چگونگی ارتباط سازه‌های سببی با یکدیگر و دیگری نقش قوای ذهنی و شناختی در تشخیص سبب‌ساز (Causer) بروز رویدادی علت و معلولی. در ادامه چگونگی ارتباط عناصر یک ساخت سببی را در قالب طرح‌واره‌ای (Schema) نمایی نشان داده و همچنین چگونگی تشخیص سبب‌ساز را براساس شناخت بشر از محیط پیرامونش مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

رویکرد زبان‌شناسی شناختی (Cognitive Linguistics) حرکتی عظیم در دنیای زبان‌شناسی نوین است که ساختار زبان را نه به عنوان پدیده‌ای مستقل، بلکه به مثابه نمودی

1 - در تهیه و تدوین مقاله حاضر از راهنمایی‌های ارزنده استاد فرزانه، جناب آقای دکتر محمد دبیرمقدم، بسیار بهره جستیم. از ایشان به پاس زحماتشان سپاسگزاری می‌نماییم.

از نظام مفهومی کلی (General Conceptual Organization)، میانی مقوله‌بندی، ساز و کارهای پردازش و تأثرات تجربی و محیطی مورد مطالعه قرار می‌دهد (گیرارتز 1995: 114). در چنین رویکردی زبان بخشی از شناخت کلی آدمی بوده که بر پایه تجربیات وی از جهان پیرامون خود و روشی که آن را درک و تفسیر می‌کند، بنا شده است. شاخص‌ترین جلوه زبان‌شناسی شناختی «دستور شناختی» (Cognitive Grammar) است که مدعی است زبان ماهیتاً ساختاری نمادین (Symbolic) دارد. این دستور به زبان به عنوان عضو جدایی‌ناپذیر شناخت می‌نگرد و بر این باور است که ساختار دستوری زبان را نمی‌توان مستقل از ملاحظات معنایی درک نمود.

نظام ساخت‌های سببی (Causative Constructions) نقش مهمی در شکل‌دهی تجربیات انسان ایفاء می‌نماید. سببی‌ها با تکیه بر نظام علت و معلولی جهان که به اعتقاد بشر نظامی ثابت است بخشی از شناخت عام انسان محسوب می‌شوند. ویلی (Whaley) رابطه‌ای که در آن تصور می‌رود یک رخداد سبب وقوع رخداد دیگر می‌شود را سببی‌سازی (Causation) می‌نامد و معتقد است که ذهن انسان قابلیت آن را دارد که رابطه بین دو رخداد را به طرق گوناگون تشخیص داده و علت روی دادن آن‌ها را درک، تجزیه و تحلیل نماید (ویلی 1977: 193). سببی‌سازی مسایل عمده‌ای را پیش‌روی زبان‌شناسی شناختی قرار داده است: ماهیت مقوله‌ها، رابطه بین زبان و شناخت، نقش هنجارهای فرهنگی در توضیح و تبیین ساخت‌های سببی همه و همه مواردی هستند که دستورشناختی در تبیین ساخت‌های سببی به آن‌ها متوسل می‌شود. از آن‌جا که عوامل سببی مختلفی در یک رخداد دخیلند، لی (D.Lee) سببی‌سازی را وابسته به فرایند انطباق² (Construal) می‌داند (لی 2001: 157).

پژوهش حاضر تحقیقی توصیفی - تحلیلی است. چهارچوب نظری این مقاله بنا شده بر اصول و روشی است که دیوید لی (2001) در فصل دهم از کتاب خود «درآمدی بر

2 - سنتی دیرینه در زبان‌شناسی مدعی است که نقش زبان الگوبرداری عناصر جهان خارج به صورت زبانی است. براساس چنین چشم‌اندازی، موقعیت‌های گوناگون را به بخش‌های کوچکتری تقسیم می‌نماییم که هر یک از این بخش‌ها مرتبط با عنصری زبانی است. برخلاف چنین موضعی، زبان‌شناسی شناختی مدعی است که هرگز چنین الگوبرداری مستقیمی از جهان خارج به زبان وجود ندارد بلکه یک موقعیت خاص را می‌توان به شیوه‌های گوناگون «انطباق» داد، این شیوه‌های گوناگون (رمزگذاری یک موقعیت) سبب برداشت‌های مختلف از آن می‌شود (لی 2001: 2). شیوه‌های متفاوت تفکر در مورد یک پدیده خاص یعنی انطباق‌های متفاوت از آن پدیده، بر این اساس آن‌چه را در یک زنجیره علت و معلولی به‌عنوان سبب‌ساز در نظر می‌گیرید حاصل طریقه نگرش شما به آن موقعیت و منطق ساختن آن پدیده با طرز تفکر خود است.

زبان‌شناسی شناختی» مطرح کرده است. در آن جا وی پس از ارائه ناکارآمدی‌های دستور حالت، نظام سببی دو زبان انگلیسی و ژاپنی را براساس تحلیل‌های نیشیمورا (1993) به گونه‌ای مختصر بیان کرده است. با توسل به چنین چهارچوبی نگارندگان نیز سعی کرده‌اند نظام سببی زبان فارسی را در این قالب جای دهند، این‌که چه ملاک‌های شناختی را می‌توان در تبیین سببی‌های زبان فارسی به کار برد و این‌که شناختیون چگونه می‌توانند به عنوان مکمل صورت‌نگرایان عمل نمایند، چیزی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

2 - مفهوم سببی‌سازی

اصطلاح ساخت‌های سببی به مجموعه جملاتی اطلاق می‌گردد که در آن شخصی، حادثه‌ای و یا پدیده‌ای (سبب‌ساز) محرک و انگیزه‌ای می‌گردد تا شخص دیگری و یا شیء (سبب‌پذیر) عملی را انجام دهد، پذیرای حالتی شود و یا در حالتی باقی بماند (دبیرمقدم 1367: 14). کامری (1992: 165) هر جمله سببی را یک موقعیت کلان (Macro Situation) می‌داند که متشکل از دو موقعیت خرد (Micro Situation) است. این دو موقعیت یکی سبب (Cause) و دیگری نتیجه و تأثیر (Effect) حاصل از آن است. در جمله ذیل آن‌چه که به عنوان ساخت سببی در نظر گرفته می‌شود جمله‌ای است که حاصل کنار هم آیی دو موقعیت خرد است:

- اتوبوس خراب شد؛ در نتیجه، من دیر به جلسه رسیدم.
 سبب (موقعیت خرد) نتیجه (موقعیت خرد)
 ساخت سببی (موقعیت کلان)

پس، به تعبیری هر جمله سببی تلفیقی از دو مفهوم سبب (علت) و تأثیر (نتیجه) آن در انجام عملی و یا روی دادن حالتی است. در نمونه جملات ذیل رابطه بین سبب و نتیجه مشاهده می‌شود:

- زلزله شدیدی صبح دیروز شهر زرنند را لرزاند.
- خشکسالی گیاهان را پژمرده کرد.
- مریم غذا را روی زمین ریخت.
- مادر فرزندش را مجبور کرد که در خانه بماند.
- چون خوب درس نخوانده بود، در امتحان قبول نشد.

- وقتی ساعت زنگ زد، از خواب بیدار شدم.

3 - زبان‌شناسی شناختی

اصطلاح «زبان‌شناسی شناختی» عنوانی توصیفی است که برای اطلاق به حرکتی نسبتاً گسترده در زبان‌شناسی نوین به کار می‌رود. در این رویکرد اعتقاد بر این است که زبان تشکیل دهنده بخشی از نظام شناختی آدمی است و هر نوع تحلیل خردمندانه از پدیده‌های زبانی لاجرم باید در بستر آن چه که «توانایی‌های شناختی بشر» (Human Cognitive Abilities) نامیده می‌شود، قرار گیرد. زبان‌شناسی شناختی در اواخر دهه هفتاد میلادی از همگرایی دو رشته پای به عرصه وجود نهاد. این رویکرد از یک سوی علاقه بسیار به پدیده معنا نشان می‌داد که خاص معناشناسان زایشی بود، گرچه برخلاف معنی‌شناسی زایشی هرگز در قالب زبان‌شناسی زایشی قرار نگرفت، و از دیگر سوی خود را وامدار روانشناسی زبان می‌دانست. این رویکرد در طی سی سال اخیر بیش از هرکس حاصل تلاش زبان‌شناسانی چون لیکاف (1980)، لانگاکر (1987)، جانسون (1980)، تالمی (1985) و فوکونیر است که به واقع نخستین افرادی هستند که بر روی زبان‌شناسی شناختی کار کرده‌اند. شاخص‌ترین جلوه زبان‌شناسی شناختی «دستور شناختی» است که واضح آن رونالد لانگاکر (1976) است و پس از آن باید به «دستور ساختی - شناختی» (Construction Cognitive Grammar) که مورد حمایت لیکاف است اشاره نمود (دبیرمقدم 1383: 66).

اساسی‌ترین فرض در زبان‌شناسی شناختی قائل شدن به زبان به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده شناخت و مطالعه آن در پرتو آن چیزی است که در مورد ذهن می‌دانیم (تایلر 2002: 9). زبان آن جنبه از شناخت است که منعکس کننده تعامل بین موضوعات اجتماعی، فرهنگی، روانشناختی، منطقی، ارتباطی و نقشی است. چنین رویکردی زبان‌شناس را قادر می‌سازد که فراتر از توصیف‌گرایی و صورت‌گرایی محض حقایق زبانی رفته و بتواند به تبیینی بخردانه از این حقایق دست یابد. آنچه در علوم شناختی مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد مطالعه ذهن و طریقه عملکرد آن است، همچون حافظه، یادگیری، درک، استدلال، شناخت و هر آنچه که اصطلاحاً به آن «تفکر» (Thought) اطلاق می‌گردد.

اما چرا شناختی؟ به سخن دیگر منظور از شناخت در رویکرد شناختی به علوم چیست؟ تنها پاسخ پذیرفتنی برای چنین پرسشی این است که رفتار انسان و هر آنچه

که حاصل رفتار اوست، در هر زمینه‌ای که باشد، چیزی نیست مگر محصول ذهن او و هر آن‌چه که حاصل توانایی‌های بالقوه ذهن اوست. تایلر معتقد است اصول شناختی زبان آن قدر واضح و مبرهن است که بتوان مطالعه آن را مطالعه‌ای شناختی قلمداد نمود. به اعتقاد وی زبان چیزی است که انسان باید «بداند»، دانشی است که باید در دوران کودکی فرا گرفته شود. چنین دانشی بی‌تردید در ذهن کاربر خود جای دارد و هرگاه زبان را به کار می‌بریم ناگزیر به آن متوسل می‌شویم (تایلر 2002: 5). امروزه، کمتر زبان‌شناسی را می‌توان یافت که به نقش ذهن به عنوان جایگاه زبان و نقش زبان‌شناس به عنوان فردی که در تلاش است به توصیف آن‌چه که درون ذهن است و به کمک آن بشر قادر است مفاهیم زبان‌شناختی را تولید و درک نماید، قائل نباشد. بسیاری از زبان‌شناسان از این هم فراتر رفته و تحلیل‌های زبان‌شناختی را فرضیه‌هایی می‌دانند که بازتاب محتوای ذهن هستند.

تیبیرین (Tiberghien) «شناخت» را این‌گونه تعریف می‌کند: «شناخت پدیده‌ای است که حاصل رمزگذاری و به کارگیری اطلاعات توسط سیستم عصبی مرکزی است» (1989: 14). وی همچنین در تعریف علوم شناختی می‌گوید: «علوم شناختی عبارتند از مطالعه نظری و تجربی ساز و کارهای رمزگردانی، ذخیره و به کار گرفتن اطلاعات در نظام‌های طبیعی و مصنوعی که باید به گونه‌ای کارکردهای ادراکی، استدلالی و تولیدی را برعهده گیرد» (همان: 15).

بر این اساس شناخت آن چیزی است که براساس تجربیات پیشین خود از جهان خارج کسب کرده و در ذهن ذخیره نموده‌ایم. رفتار زبانی ما بازتاب همین شناخت است. در این میان رابطه سببی‌سازی نقش مهمی در شکل‌دهی تجربیات انسان و به سخن دیگر شناخت او از محیط پیرامونش ایفاء می‌نماید. به عنوان مثال هنگامی که شیر آب را باز می‌کنیم، منتظریم که آب جاری شود؛ هنگامی که کلید برق را می‌زنیم قطعاً منتظریم که لامپ روشن شود و یا هنگامی که دستگیره در را می‌چرخانیم منتظر چیزی به جز باز شدن در نیستیم. اگر هریک از این انتظارات قابل پیش‌بینی ما برآورده نشود قطعاً شگفت‌زده شده و در پی یافتن سبب بروز آن بر می‌آییم. دلیل این اظهار شگفتی و تعجب چیست؟ آن‌چه که تجربیات پیشین از موقعیت‌های مشابه به ما می‌گوید و در حقیقت «شناخت ذخیره شده در ذهن» ما را از موقعیت‌های گوناگون شکل داده، سبب شده که رابطه موجود بین سبب و تأثیر حاصل از

آن، از پیش تعیین شده و شناخته شده باشد. به عبارت دیگر این گونه می‌پنداریم که نظام سببی جهان همواره ثابت است.

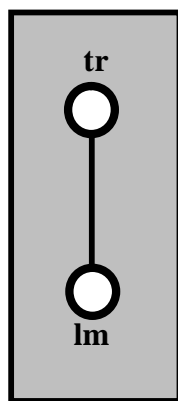
4 - نمای ارتباطی (Relational Profile)

عبارات زیر را در نظر بگیرید:

الف - کتاب روی میز

ب - میز زیر کتاب

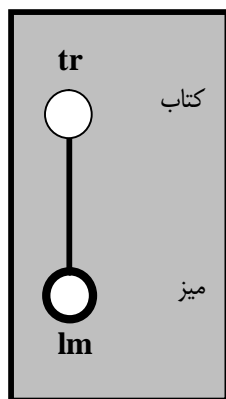
گروه‌های اسمی «کتاب» و «میز» هر دو عباراتی ارجاعی هستند که نمایانگر شیء در جهان خارجند. حروف اضافه «رو» و «زیر» نیز بیانگر ارتباط موجود بین دو شیء است که در حوزه‌ای (Domain) خاص به‌طور عمودی قرار گرفته‌اند. هر دو جمله فوق دقیقاً بیانگر یک وضعیت هستند. تنها تفاوت آن‌ها حاصل انطباق‌های متفاوت از صحنه مورد نظر است. در هر رابطه‌ای یکی از اشیاء توجه اولیه را به خود جلب می‌نماید. در عبارت (الف) این «کتاب» است که در ارتباط با «میز» قرار گرفته و مهم‌تر جلوه می‌کند. در عبارت (ب) «میز» در برابر «کتاب» قرار گرفته و توجه بیشتری را به خود معطوف داشته است. از این‌رو در عبارت (الف) «کتاب» خاستگاه (Trajectory/tr) رابطه موجود است، در حالی که «میز» تحول‌پذیر (Landmark/lm) است. جان کلام این که در ادراک یک رابطه، شیء مهم‌تر خاستگاه (tr) است که تمرکز و توجه اولیه متوجه آن است، در حالی که شیء دیگری که تمرکز کمتری به آن معطوف شده تحول‌پذیر (lm) است. چنین رابطه‌ای را می‌توان به صورت طرح‌واره ذیل نشان داد:



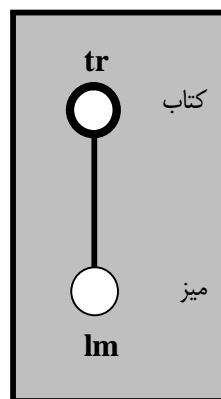
در شکل روبه‌رو دو دایره نمایانگر خاستگاه (tr) و تحول‌پذیر (lm) رابطه مورد نظر هستند. خطی که دو دایره را به هم مرتبط می‌سازد بیانگر رابطه موجود میان خاستگاه و تحول‌پذیر است. مستطیلی که محاط بر این رابطه است حوزه (D) رابطه موردنظر را به تصویر می‌کشد. عناصر نمایی شده (Profiled) نیز پررنگ هستند.

شکل 1 - نمای ارتباطی عبارت

برهمن اساس نمای ارتباطی دو عبارت فوق را می‌توان به صورت ذیل نشان داد:



شکل 3- نمای ارتباطی عبارت (ب)



شکل 2- نمای ارتباطی عبارت (الف)

ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که در مورد برخی از نماهای ارتباطی نیاز به شناسایی بیش از یک تحول‌پذیر (Im) است. از میان دو تحول‌پذیر (Im) آن که دارای اهمیت بیشتری نسبت به دیگری است تحول‌پذیر اولیه (Primary Landmark) و دیگری که اهمیت کمتری دارد تحول‌پذیر ثانویه (Secondary Landmark) نام دارد. به مثال‌های زیر که برگرفته از تایلر (2003: 214) است، توجه کنید:

The thieves stole the diamonds from the Princess.

این جمله بر رابطه موجود میان the thieves به عنوان خاستگاه (tr) و the diamonds توجه بیشتری دارد. لذا the diamonds به عنوان تحول‌پذیر اولیه (Im₁) در نظر گرفته می‌شود و the Princess تحول‌پذیر ثانویه (Im₂) این در حالی است که در جمله:

The thieves robbed the Princess of her diamonds.

از آن‌جا که عمل سرقت the Princess را بیشتر مورد توجه قرار داده آن را تحول‌پذیر اولیه (Im₁) و the diamonds را تحول‌پذیر ثانویه (Im₂) می‌دانیم.

5- طرح‌واره شناختی سببی‌سازی

پس از آشنایی مختصر با مفهوم طرح‌واره، خاستگاه و تحول‌پذیر، در این قسمت سعی خواهیم داشت مفهوم سببی‌سازی را در قالب یک طرح‌واره نمایی ترسیم نماییم. لانگاکر اصطلاح

سببی‌سازی به ساختاری اطلاق می‌نماید که جهت رمزگذاری انرژی یا نیرویی به کار می‌رود که سبب بروز رویدادی می‌شود (1991: 408). به تعبیری یک ساخت سببی را می‌توان به‌سان رویدادی خود ایستا در نظر گرفت که در برگیرنده نیروی محرک (سبب‌ساز) و جزیی دیگر (سبب‌پذیر) است که حاصل این نیرو است.

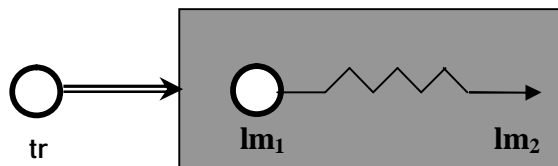
در یک ساخت سببی هرگاه فعل برابر غیرسببی لازم باشد در برابر سببی، فاعل این فعل همواره مفعول فعل سببی است (مثال 1). اما آنگاه که فعلی نیمه‌متعدی³ (Semi-Transitive) باشد مفعول آن همچنان نقش مفعول مستقیم (اولیه) را به دوش می‌کشد و فاعل آن نقش مفعول غیرمستقیم (ثانویه) را ایفاء می‌نماید (مثال 2).

بنابراین، روابط دستوری یک ساخت سببی را می‌توان در قالب یک طرحواره ساختاری که توصیف‌گر چگونگی چینش سازه‌های سببی است، نشان داد. این طرح‌واره در حقیقت نحوه توزیع عناصر اصلی یک ساخت سببی را درون گزاره سببی نشان می‌دهد. به مثال زیر توجه کنید:

(1) الف - بچه ترسید.

ب - گربه بچه را ترساند.

در جفت جملات (1) «بچه» فاعل منطقی (Logical Subject) فعل لازم «ترسیدن» است و از سوی دیگر مفعول مستقیم فعل سببی «ترساندن». این رابطه را می‌توان در قالب شکل زیر نشان داد:



شکل 4 - طرح‌واره نمایی ساخت سببی (1)

در شکل فوق خاستگاه (tr) منبع انرژی (سبب‌ساز) است، تحول‌پذیر اولیه (Im₁) از سویی سبب‌پذیر و از سویی دیگر خاستگاه (tr) کل فرایند سببی‌سازی است. کل فرایند سببی‌سازی

3 - فعل نیمه‌متعدی به فعلی گفته می‌شود که فاعلش هم کنشگر است و هم بهره‌ور عملی که فعل به آن اطلاق می‌گردد. فعالی همچون خوردن و یا فهمیدن از این دسته‌اند. در واقع، فاعل این‌گونه افعال نه تنها کنشگر عملی است بلکه نتیجه عمل نیز به خود او باز می‌گردد.

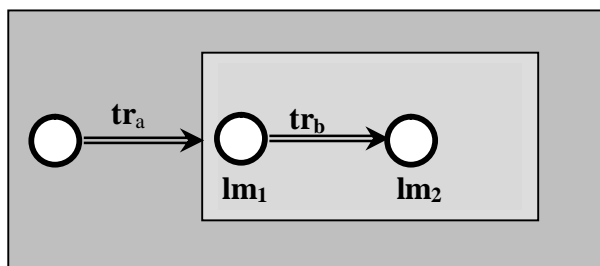
(که در این شکل با پیکان مضرس مشخص شده است) نیز در نقش یک تحول‌پذیر ثانویه عمل می‌نماید. آنچه در این شکل از سوی تحول‌پذیر اولیه (lm_1) است از دیگر سوی خاستگاه (tr) کل فرایند سببی است.

حال، به مثال زیر توجه کنید:

(2) الف - دانش‌آموزان درس را کاملاً فهمیدند.

ب - معلم درس را کاملاً به دانش‌آموزان فهماند.

در جملات (2) «دانش‌آموزان» فاعل منطقی فعل نیمه متعدی «فهمیدن» است و همان‌طور که پیداست مفعول غیرمستقیم فعل سببی «فهماندن». این رابطه را در شکل زیر مشاهده می‌کنید:



شکل 5 - طرح‌واره نمایی ساخت سببی (2)⁴

در شکل فوق نیز اولین خاستگاه (tr_a) سبب‌ساز (منبع انرژی) است که در برابر رویداد سببی خاصی، تحول‌پذیر ثانویه، (lm_2) قرار می‌گیرد. خاستگاه دیگر (tr_b) نیز در حقیقت فاعل منطقی فعل نیمه متعدی است که در ارتباط با تحول‌پذیر اولیه (lm_1) قرار دارد.

در پایان این نکته را یادآور می‌شویم که در یک ساخت سببی روابط دستوری عناصر به گونه‌ای تصادفی شکل نمی‌گیرند. این الگوها در حقیقت توالی طبیعی یک جمله‌واره به منظور رمزگذاری فرایندی پیچیده‌اند. در این زنجیره سبب‌ساز (منبع انرژی) همواره فاعل فعل سببی است که غالباً نقش معنایی کنشگر را به دوش می‌کشد. این عنصر همواره سر (Head) زنجیره کنشی (Action Chain) را شکل می‌دهد. چنین حالتی نمونه‌های متعددی از مقوله فاعل

4- استفاده نگارندگان از حروف a و b در اینجا صرفاً به منظور تفکیک دو خاستگاه از یکدیگر است و نباید با آنچه پیش از این با عنوان خاستگاه اولیه و ثانویه معرفی شد، همسان انگاشته شود.

است. در مورد مقوله مفعول نیز اگر فعل برابر غیرسببی لازم باشد با یک زنجیره دو حلقه‌ای روبرویم که در آن سر زنجیره همان سبب‌ساز است و دم (tail) زنجیره نقش معنایی پذیرنده (Thematic) دارد (AG → TH) بالاخره آن‌جا که با یک فعل نیمه متعدی مواجه می‌شویم با یک زنجیره سه حلقه‌ای روبرویم که در حالت بی‌نشان سبب‌ساز (فاعل) حالت کنشگر دارد و سر زنجیره است در حالی که سبب‌پذیر (مفعول) دارای حالت پذیرنده است و دم زنجیره را شکل می‌دهد. حلقه میانی نیز دومین خاستگاه (trb) و یا همان فاعل منطقی فرایند سببی‌سازی است (AG₁ → AG₂ → TH).

6 - سبب‌ساز و دستور شناختی

چگونگی تجلی روابط سببی، نشأت گرفته از تجربیات ما در جهان خارج است. ما همواره شاهد همزمانی وقوع رویدادها در جهان پیرامون خود هستیم و غالباً براساس چنین همزمانی، روابط سببی را درک و تحلیل می‌نماییم. نوردمن و بلیجزر (2000: 35) به نقل از میکات (Michotte) می‌نویسند: بشر همواره گرایش زیادی در درک و تحلیل زنجیره‌ای از حوادث براساس روابط سببی دارد، حتی اگر رویدادی اصلاً سببی نباشد. یکی دیگر از مواردی که در دستور شناختی به هنگام بررسی سببی‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد چگونگی تشخیص سبب‌ساز بروز رویدادی خاص است. یک کودک یاد می‌گیرد اگر لیوانی افتاد، نتیجه آن می‌شود که به تکه‌های کوچکی شکسته می‌شود. همان‌طور که یاد می‌گیرد اگر لیوانی شکسته، احتمالاً از جایی افتاده است. او فرا می‌گیرد که از حیوانی مثل گرگ باید بترسد در حالی که شاید یک گربه خانگی هیچ‌گاه برای او رعب‌آور نباشد. با تکیه بر این حقیقت که درک روابط سببی و علت بروز رویدادی سببی حاصل تجربیات ما از جهان خارج است سببی‌سازی را مفهومی می‌دانیم که درون اندیشه و شناخت هر فردی وجود دارد (همان: 36). آن‌چه در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد به واقع پاسخگویی به دو پرسش است. اولین پرسشی که مطرح است چگونگی تعامل و ارتباط تحلیل شناختی ساخت‌های سببی با تبیین صورت‌گرایان است، آیا تحلیل‌های شناختی را می‌توان مکمل تبیین‌های صورت‌گرایان دانست؟ نیز، به دنبال چگونگی تبیین ساخت‌های سببی در قالب دستور شناختی هستیم. به عبارت دیگر دستور شناختی با توسل به چه ملاک‌هایی سعی در توضیح و تبیین ساخت‌های سببی دارد؟ به اعتقاد نگارندگان هر پژوهشگری که قصد دارد نوعی ساخت زبانی (به ویژه

ساخت‌های سببی) را از منظر دستور شناختی مورد بررسی قرار دهد، همواره باید این جمله لانگاکر (1987: 47) را به خاطر داشته باشد: «زبان‌ها در برجسته ساختن یا سرکوب بخش‌های متفاوت یک انگاره شناختی مثلاً سببی‌سازی با یکدیگر تفاوت دارند، بنابراین اگر کسی ابتدا بتواند این قسمت‌های متفاوت را به آن‌گونه که در هر زبانی بازنمایی می‌شود، بازشناسد و سپس آن‌ها را در یک کل منسجم قرار دهد حقیقتاً در جایگاهی قرار گرفته که قادر است کل ساختار شناختی آن انگاره را بازسازی نماید».

به سخن دیگر آن‌چه که در نظام سببی انگلیسی، آلمانی، ژاپنی و یا هر زبانی ممکن است عنصری برجسته و مهم تلقی شود و بر تبیین‌های شناختی آن تأثیر گذارد، ممکن است در زبانی چون فارسی اهمیتی نداشته باشد و به عکس.

از آن‌جا که ارتباطی تنگاتنگ میان تبیین‌های صورت‌گرایان و شناختیون وجود دارد تا آن‌جا که دیوید لی نظریه دستور حالت فیلمور را تلفیقی از رویکردهای صورت‌گرایانه و شناختی می‌داند و کاستی‌های دستور حالت را سبب اصلی توسل به ملاک‌های شناختی و عملکردهای کلی ذهن بشر می‌داند، ابتدا سعی خواهیم کرد با ارائه مثال‌هایی (به ویژه از زبان فارسی) معایب و نارسایی‌های دستور حالت را بیان نموده و سپس راهکارهای شناختیون را ارائه دهیم.

7 - کاستی‌های دستور حالت در تبیین ساخت‌های سببی

یکی از اولین پژوهش‌هایی که در چهارچوب زبان‌شناسی نوین صورت گرفت و مباحث مهمی را در باب سببی‌سازی مطرح کرد، دستور حالت فیلمور (1968) است. به اعتقاد فیلمور بشر قادر است به کمک مقولات مفهومی معینی که جنبه جهانی دارند شرایط مؤثر در یک رخداد را درک کرده، تعبیر و تفسیر نماید. به اعتقاد او این مفاهیم می‌توانند مستقیماً در تحلیل معنایی جملات به کار گرفته شوند. این مقولات مفهومی که فیلمور آن‌ها را در تحلیل معنایی جملات به کار می‌گیرد، عبارتند از:

حالت کنشگر/کنادی (Agentive): حالت اسامی جاننداری است که آغازگر عملی است که فعل به آن دلالت می‌کند.

حالت ابزاری (Instrumental): حالت نیرو یا شیء بی‌جانی است که نقش وسیله و ابزار را در عمل یا وضعیتی که فعل بیان می‌کند به عهده دارد.

حالت کنش‌پذیر (Dative): حالت اسم جاننداری است که متأثر از وضعیت یا عملی است که فعل آن را مشخص می‌کند.
حالت مکانی (Locative): حالتی است که مکان وضعیت یا عملی را که فعلی به آن دلالت دارد، تعیین می‌کند.

حالت مفعولی (Objective): این حالت از نظر معنایی خنثی‌ترین حالت است و آن عبارت است از حالت هر اسمی که نقش آن در عمل یا وضعیتی که فعل مشخص می‌کند براساس تعبیر معنایی خود فعل تعیین می‌شود (دبیر مقدم 1383: 316).

بر همین اساس، لی (2001: 159) ادعا می‌کند که فیلمور حقیقتاً نقش مهم و برجسته‌ای در پیشبرد نظریات شناختی ایفاء کرده است. چنین نقش به سزایی تا حدی حاصل کاستی‌ها و نارسایی‌های دستور حالت اوست. در ادامه پس از معرفی کاستی‌های دستور حالت به تحلیل شناختی هر مورد می‌پردازیم:

به جملات ذیل توجه کنید.

(3) الف - علی با دمپایی حسن را کتک زد.

؟ ب - دمپایی حسن را کتک زد.

(4) الف - مریم در را با پا باز کرد.

؟ ب - لگد در را باز کرد.

(5) الف - کامپیوتر قیمت‌ها را محاسبه کرد.

؟ ب - چرتکه قیمت‌ها را محاسبه کرد.

با توجه به تعاریفی که از حالت‌های مورد نظر فیلمور ارائه دادیم این‌گونه نتیجه می‌گیریم که در جملات (3 و 4 - الف) «علی» و «مریم» حالت کنشگر (کنادی) دارند (زیرا به موجودات جاننداری اشاره دارند). آنچه در جملات (3 و 4 - ب) و (5 - الف و ب) به عنوان فاعل می‌پنداریم حالت ابزار دارند (زیرا مصادیق بی‌جانی را در بر می‌گیرند). سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا با وجود تشابه آشکاری که بین این جملات وجود دارد جمله (5 - الف) پذیرفتنی است اما جملات (ب) همگی نامتعارف و غیرقابل پذیرش هستند؟

به نمونه دیگری از ناکارآمدی دستور حالت توجه کنید:

(6) رضا را با زهر کشتند.

این جمله دارای کنشگر نامشخص، کنش‌پذیر «رضا» و حالت ابزاری «زهر» است. حال در این جمله حالت ابزاری را به جایگاه فاعل منتقل کنید، جمله زیر به دست می‌آید:

(7) زهر رضا را کشت.

براساس نظریه حالت فیلمور هر دو جمله باید هم معنا باشند چرا که هر دو هم حالت وسیله‌ای را دارند (زهر) و هم حالت کنش‌پذیر (رضا). گویشور زبان فارسی با شنیدن جمله (7) ممکن است این‌گونه استنباط نماید که شاید خود رضا ناآگاهانه زهر را خورده باشد و خود تلویحاً سبب‌ساز مرگ خود باشد، اما وی هیچ‌گاه با شنیدن جمله (6) احساس نمی‌کند که «رضا» سبب‌ساز مرگ خود باشد و قطعاً کس دیگری به غیر از «رضا» را سبب‌ساز مرگ او می‌داند. از سوی دیگر می‌توان جمله (6) را شبیه ساخت مجهول آن یعنی (8) قلمداد نمود:

(8) رضا با زهر کشته شد.

این جمله نیز گرچه همان حالت‌های دو جمله پیشین را دارد اما باز هم تفاوت فاحشی با جمله (7) دارد. به سخن دیگر گویی دستور حالت قادر نیست تفاوت معنایی موجود میان جملات (6) و (8) را با جمله (7) بیان کند.

حال به مثال دیگری توجه کنید:

(9) این کلید در را باز کرد.

(10) ؟ کلید در را باز کرد.

مگر نه این که دستور حالت در هر دو جمله (9) و (10) به «کلید» حالت وسیله‌ای اعطاء می‌کند پس چرا جمله (9) مقبول‌تر از جمله (10) به نظر می‌رسد؟ دستور حالت از پاسخگویی به این پرسش نیز عاجز ماند.

به مثال دیگری توجه کنید:

(11) مادری سبب کشته شدن فرزندش در تصادف شد.

معادل چنین جمله‌ای در زبان ژاپنی این‌گونه است:

(12) Hahaoya-wa kotsujiko-de kodoma-o shinaseta.

Mother-topic traffic-accident by child-object die-causative-past.

در جمله (11) چه کسی سبب‌ساز کشته شدن کودک است؟ بی‌تردید «مادر». در معادل

ژاپنی چطور؟ باز هم «مادر». به مثال دیگری در همین ارتباط توجه کنید:

(13) فرزندی سبب کشته شدن مادرش در تصادف شد.

(14) ? Sono kodomo-wa kotsujiko-de hohaoy-o shinaseta.

The child-topic accident – by mother-object die-causative-past

در جمله (13) ما به عنوان گویشور فارسی زبان در پذیرفتن «فرزند» به عنوان سبب‌ساز کشته شدن مادرش هیچ شک و شبهه‌ای نداریم. اما چرا همین جمله در زبان ژاپنی ناپذیرفتنی است؟ چرا «فرزند» نمی‌تواند به عنوان سبب‌ساز کشته شدن مادرش در نظر گرفته شود؟ به منظور پاسخ به چنین پرسش‌هایی باید یک واقعیت فرهنگی که در حقیقت نوعی شناخت و آگاهی از جهان خارج است را بشناسیم، چنین تبیینی هم در دامنه عملکرد زبان‌شناسی شناختی است و نه دستور حالت.

8 - راهکارهای دستور شناختی

8 - 1 - جاننداری (Animacy)

(15) الف - علی با دمپایی حسن را کتک زد.

؟ ب - دمپایی حسن را کتک زد.

(16) گربه گلدان را شکست.

بررسی انواع جملات سببی نشان می‌دهد که یکی از پرمسامدترین ساخت‌های سببی آن است که سبب‌سازش موجودی جاندار باشد. در جملات فوق «علی» و «گربه» به عنوان کنشگر، سبب‌ساز وقوع واقعه‌ای خاص «کتک زدن» و «شکستن» هستند. در جمله (15 - ب) و یا جمله‌ای مانند «در باز کن قوطی را باز کرد» «دمپایی» و «در باز کن» به عنوان اشیایی بی‌جان هرگز نمی‌توانند به عنوان سبب‌ساز عمل نمایند. شاید این‌گونه به نظر رسد که چنین تمایزی در حالت‌های مورد نظر فیلمور نیز وجود دارد و تمایز جملات فوق را می‌توان براساس دستور حالت نیز توجیه کرد. اما باید گفت مفهوم جاننداری در انگاره شناختی چیزی فراتر از تمایز مرسوم بین موجود جاندار با ویژگی [+ جاندار] و موجود بی‌جان با مؤلفه [-جاندار] است. یاماموتو (Yamamoto)، زبان‌شناس ژاپنی، معتقد است مفهوم «جاننداری» را می‌توان همچون مقیاسی شناختی (Cognitive Scale) فرض کرد که از انسان شروع شده، به حیوان (Animal) و سپس [شیء] بی‌جان (Inanimate) ختم می‌شود. او همچنین علاوه بر این، مفاهیم مرتبط با مفهوم حیات (Life Concept) همچون حرکت (Locomotion) و شعور و آگاهی (Sentiency) را نیز در محدوده شناختی جاننداری جای می‌دهد (یاماموتو 1999: 1). بر این اساس، مفهومی که القاء‌کننده نوعی حرکت در مخاطب باشد و یا قابلیت پذیرش ویژگی بارز انسان بودن یعنی «ذی‌شعوری» را داشته باشد، می‌تواند به مثابه موجودی جاندار تلقی گردد.

دیدگاهی مرسوم در زبان، جاننداری را تمایز میان موجود جاندار و بی‌جان می‌داند و بر همین قیاس تمایز بین انسان و غیرانسان. در حالی که جاننداری یک مؤلفه معنایی [+ زنده] نیست و بازنمایی زبان‌شناختی آن، چیزی پیچیده‌تر و فراتر از این است. پیازه (Piaget) حکایت کودکی را نقل می‌کند که غلت خوردن سنگی مرمین از کوه و آمدن به سوی فرد بزرگسالی که همراه اوست را می‌بیند. کودک می‌پرسد "It knows that you are down there?" پیازه می‌گوید کودکان رخدادهای طبیعی را همچون بازتابی از فعالیت ذهنی خود می‌بینند و همواره به دنبال یافتن علت و انگیزه آن هستند. وی چنین پدیده‌ای را تفکر زنده‌انگار (Animistic Thought) می‌نامد و زنده‌انگاری (Animism) را این‌گونه تعریف می‌کند:

«تمایل در تلقی اشیاء به عنوان موجوداتی جاندار و اعطای آگاهانه این ویژگی به آن‌ها»
(پیاژه 1969/1929: 170).

چنین تعریفی را می‌توان منطبق با آنچه که در ادبیات به آن آرایه تشخیص (Personification) می‌گوییم، دانست. یاماموتو به نقل از تانمر (Tanmer) می‌گوید زنده‌انگاری کودکان را می‌توان شامل دو جنبه دانست: الف) زنده‌انگاری به خودی خود (Animism Per Se)، یعنی نسبت دادن زندگی به موجودی بی‌جان و ب) زنده‌انگاری استنتاجی (Inferred Animism)، یعنی اعطای شعور و آگاهی به اشیاء بی‌جان (تانمر 1999: 17).

پس، منطقی به نظر می‌رسد اگر مفهوم جاننداری را به طور کل شامل این دو جنبه بدانیم: جاننداری در مفهوم تحت اللفظی خود: یعنی داشتن مشخصه زنده بودن (Alive) و جاننداری استنتاجی: یعنی مفاهیم مرتبط با مفهوم زندگی مانند شعور و آگاهی و یا مفهوم همدلی (Empathy).

به مثال‌های ذیل توجه کنید:

- Harvard rejected me, but Columbia was generous enough to accept my research proposal.

در مثال فوق گویی Harvard و Columbia به مانند انسان در موردی خاص تصمیم‌گیری کرده‌اند.

- Honda seems to be pretty annoyed with Rover's recent treaty with BMW.

گویی اجسام بی‌جان که در این جمله آمده‌اند، دارای شعور و آگاهی هستند.

- کاخ سفید گفت:...

- سازمان ملل اعلام کرد...

گاه مفهوم جاننداری در مکانی (بی‌جان) همچون ساختمان یا بنای یاد بودی متبلور می‌شود.

بر این اساس، با توجه به مفهومی که از جاننداری در انگاره شناختی دریافتیم، می‌توان گفت که قادریم اکثر نارسایی‌های دستور حالت را با توسل به چنین مفهومی توجیه نماییم. اما همان‌طور که پیش از این گفتیم قابل شدن به مفهومی شناختی در تعبیر و تفسیر سببی‌ها بسته به این واقعیت است که ما از چه منظری به رخداد می‌نگریم، قصد داریم چه ویژگی بافتی و کلامی را در رویداد مورد نظر پیش‌زمینه‌سازی (Foregrounding)⁵ کنیم. چنین طرز تفکری سبب می‌شود هر ساخت سببی انطباق‌های متفاوتی با جهان خارج داشته باشد. نیز، همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد چهارچوب نظری مباحث شناختی در این قسمت فصل دهم از کتاب دیوید لی است، لذا به منظور پرهیز از هرگونه پراکنده‌گویی ترجیح می‌دهیم تحلیل‌های خود را براساس مباحث او پیش ببریم.

8-2 - استقلال (Independence)

(17) الف - کامپیوتر قیمت‌ها را محاسبه کرد.

ب - چرتکه قیمت‌ها را محاسبه کرد.

چرا در جفت جملات فوق، نمونه «الف» پذیرفتی است اما نمونه «ب» نمونه‌ای عجیب و نامتعارف است؟ لی (2001: 162) می‌گوید آن چه سبب تمایز بین جملات «الف» و «ب» می‌شود این است که در نمونه «الف» کامپیوتر (رایانه) خود می‌تواند به عنوان کنشگری خودکار عمل نماید، چرا که می‌تواند به عنوان موجودی مستقل از انسان محاسبات پیچیده را از طریق عملیات الگوریتمی خاصی مستقل از کاربر خود انجام دهد و سپس کاربر با فشار

5 - یکی از عوامل دخیل در مفهوم انطباق وابسته به برجستگی و اهمیت نسبی مؤلفه‌های دخیل در یک موقعیت است.

من شیشه را شکستم.

توپ شیشه را شکست.

دو جمله فوق که در حقیقت نوعی رمزگذاری زبانی است دو انطباق مختلف با جهان خارج را نشان می‌دهد. جمله اول نقش «من» را در واقع موردنظر پیش‌زمینه‌سازی کرده است در حالی که جمله دوم نقش «توپ» را و نقش «من» را پس زده و به - عبارتی آن را پس‌زمینه‌سازی (Backgrounding) کرده است.

دادن کلیدی نتیجه را به دست آورد. اما شیوه عملکرد چرتکه کاملاً متفاوت از کامپیوتر است و در تمام مراحل وابسته به اتخاذ تصمیمی مناسب از سوی کاربر خود است. در آن نقش انسان نقشی بارز و تعیین کننده است. به سخن دیگر چرتکه از خود استقلالی ندارد. به مثال‌های دیگری توجه کنید:

- وقتی رایانه قهوه درست می‌کند... (جام جم 84/5/3 digital world: 16).

- کامپیوتر تمرین‌هایی را که بهش داده بودم، حل کرد.

- کامپیوتر توانست پس از نبردی 4 ساعته شطرنج‌باز روسی را شکست دهد (خبر ورزشی، 84/2/18).

8 - 3 - توجه (Attention)

(18) الف - این کلید در را باز کرد.

؟ ب - کلید در را باز کرد.

در مثال فوق جمله (18 - الف) پذیرفتنی‌تر از جمله (18 - ب) است، زیرا توجه شنونده را به کلید خاصی (این کلید) معطوف ساخته‌ایم. در دستور حالت از آن‌جا که «کلید» در هر دو جمله (الف و ب) ابزار به‌شمار می‌آید و عملکرد آن وابسته به اراده و خواست انسان است، توجیهی در پذیرش جمله «الف» وجود ندارد. اما در دستور شناختی مقبولیت جمله «الف» را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که در بافت مورد نظر توجه ما به کلید خاصی معطوف می‌شود، به سخن دیگر نقش این وسیله را در باز کردن «در» مهمتر از نقش کنشگر می‌دانیم. دیوید لی (2001: 161) عامل توجه را مترادف با برجستگی (Prominence) می‌داند و معتقد است بسته به این‌که چه قسمتی از رویداد مورد نظر را پیش‌زمینه‌سازی کنیم توجه خود را به قسمت‌های متفاوتی از یک بافت معطوف می‌سازیم. چنین برداشتی از مفهوم توجه قابل مقایسه با آن چیزی است که تالمی توزیع توجه (Distribution of Attention) می‌نامد. وی هر رویداد و یا بافت زبانی را به مثابه قالبی (Frame) می‌داند که هر زمان (بسته به شرایط گوناگون) بخشی از آن مورد توجه قرار می‌گیرد، یعنی بخشی از آن برجسته می‌شود. به سخن دیگر در جمله فوق آن‌چه در بافت متجلی می‌شود «کلید» است. گرچه در جمله «الف» کلید نقش کنشگر ندارد اما به عنوان سبب‌ساز پذیرفته شده است. در جمله (ب) عدم توجه به کلیدی خاص و کاربرد آن در معنای عام خود از میزان پذیرش آن کاسته است، زیرا چنین

می‌پنداریم که کلید به خودی خود سبب باز شدن «در» شده است. شاید بتوان گفت این جمله فقط زمانی تا حدی (و نه کاملاً) پذیرفته می‌شود که به نوعی توجه خود را معطوف کلید سازیم؛ مثلاً تکیه کل جمله را به کلید دهیم «کلید⁶ در را باز کرد». به مثال‌های دیگری از این نوع توجه کنید:

- کتابت حسابی گیجم کرد.

- اتومبیلی به درخت برخورد کرد و آن را زخمی کرد.

- تیغ پاشو برید.

8 - 4 - مسئولیت‌پذیری (Responsibility)

پیش از این گفتیم در حالی که جفت جملات (11) و (13) برای فارسی‌زبانان جملاتی عادی و طبیعی جلوه می‌کنند، جمله (14) که معادل جمله (13) است برای ژاپنی‌ها غیرطبیعی و نابهنجار است، اما برابر جمله (11) یعنی (12) برای آن‌ها عادی تلقی می‌شود. نیز گفتیم که توجه چنین امری ریشه در واقعیتی فرهنگی دارد و تبیین آن در حیطه اختیارات دستور شناختی است. بر این اساس، می‌دانیم که این مادران هستند که مسئولیت مراقبت از فرزندانشان را به عهده دارند و نه فرزندان. لذا اگر بی‌دقتی مادری سبب کشته شدن فرزندش در حادثه تصادف شود مادر را می‌توان سبب‌ساز اصلی حادثه دانست، و حتی شاید نه راننده اتومبیل را. در فرهنگ مردم ژاپن رابطه بین عدم مسئولیت‌پذیری مادر و آسیب دیدن فرزندش به هر نحوی که باشد (زخمی شدن، کشته شدن و...) چنان مستقیم است که خود را در زبان ژاپنی نیز نمایان می‌سازد (لی 2000: 164). پس، مسئولیت اخلاقی یا قانونی در زبانی مانند ژاپنی به مراتب پراهمیت‌تر از زبان‌های دیگر (مثلاً فارسی) در تعیین سبب‌ساز رویدادی قلمداد می‌شود.

به گمان نگارندگان عامل مسئولیت‌پذیری تنها زمانی می‌تواند در زبان فارسی به عنوان عاملی تأثیرگذار در تعیین سبب‌ساز در نظر گرفته شود که نوعی آسیب جسمی یا مالی به سبب‌ساز (و یا سبب‌پذیر) وارد شده باشد. به مثال‌های ذیل توجه کنید:

(19) وقتی داشتم خرده‌های شیشه را از روی زمین جمع می‌کردم، انگشتم برید.

(20) میخ در لباسم را شکافت.

6 - پررنگ بودن واژه در اینجا بیانگر تکیه جمله است.

در نگاه نخست به نظر می‌رسد در جملات فوق بر روی فاعل است که عملی واقع شده و او در حقیقت پذیرنده عمل است و نه عامل (کنشگر). پس در جملات فوق سبب‌ساز چیست؟ خرده‌های شیشه و یا میخ؟ بعید به نظر می‌رسد که بتوان چنین اشیاء بی‌جان را سبب‌ساز اصلی بروز وقایع فوق دانست، چرا که به خودی خود و مستقل از انسان نمی‌توانند سبب بروز تغییری شوند. شاید بتوان با معطوف ساختن توجه خود به «خرده‌های شیشه» یا «میخ» آن‌ها را سبب بریده شدن انگشت یا شکافته شدن لباس بدانیم، اما براساس عامل مسئولیت‌پذیری این خود «من» هستیم که مسئول مراقبت از خود و یا لباس هستیم. پس به نظر منطقی می‌رسد اگر «من» را سبب‌ساز دو رویداد فوق قلمداد نماییم.

به مثال دیگری در همین ارتباط توجه کنید:

(21) علی مدرسه‌اش را به آتش کشید/ آتش زد.

در جمله فوق «علی» بی‌تردید سبب‌ساز به آتش کشیده شدن مدرسه است. اما گویشور ژاپنی فقط زمانی «علی» را سبب‌ساز می‌داند که وی به لحاظ اخلاقی و یا قانونی مسئولیتی را در مدرسه به عهده داشته باشد، مثلاً مدیر مدرسه یا سرایدار مدرسه باشد. یعنی اگر «علی» در این مدرسه یک دانش‌آموز عادی باشد هرگز به عنوان سبب‌ساز قلمداد نمی‌شود چرا که او مسئولیتی در قبال مدرسه ندارد. حال با قایل شدن به چنین تحلیلی سبب‌ساز در جملات ذیل کدام است:

(22) شنا کردن در محدوده خارج از طرح دریا، سبب کشته شدن 32 نفر در سواحل

مازندران شد (خبر سراسری 84/4/18).

(23) خواب آلودگی راننده در محور چالوس - کرج سی نفر را به کام مرگ کشاند (خبر

سراسری 83/12/11).

بر اساس شاخصه مسئولیت‌پذیری می‌توان جمله (22) را این‌گونه تفسیر کرد که مسئول مراقبت از این «سی و دو نفر» خود آن‌ها بوده‌اند و نه کس دیگر. اکنون، که بی‌احتیاطی خودشان سبب بروز واقعه‌ای برای آن‌ها شده است، منطقی به نظر می‌رسد اگر خود آن‌ها را سبب‌ساز بروز واقعه‌ای بدانیم که سبب‌پذیرش نیز خودشان هستند.

براساس شاخصه مسئولیت‌پذیری، کسی که در رانندگی مسئول محافظت خود (و حتی مسافران) است بی‌تردید «راننده» اتومبیل است، چنین توجیهی در جمله (23) «راننده» را سبب‌ساز بروز رویداد (کشته شدن سی نفر) معرفی می‌نماید.

8 - 5 - نیروهای بی جان (Inanimate Forces)

قطعاً تا به حال در زبان فارسی به جملاتی مانند جملات ذیل برخورد کرده‌اید:

(24) چند ساعت پس از سفر غیرمنتظره رایس به لبنان، انفجار بمب بیروت را لرزاند (جام جم 84/5/2: 2).

(25) صدای مهیبی او را از خواب پراند.

(26) سیل کشتزارهای نواحی ساحلی دریای خزر را نابود کرد (خبر سراسری 84/2/7).

در تبیین شناختی جملات فوق می‌توان به مفهوم سببی از دیدگاه لانگاکر استناد کرد. او اصطلاح سببی را برای اطلاق به ساختاری به کار می‌برد که بیانگر نوعی رمزگذاری زبانی است که در آن نوعی نیرو یا انرژی مسئول رخ دادن فرایندی «سببی» است. این نیرو می‌تواند شیء بی‌جان باشد. کرنز (Kearns) (2000: 240 - 242) به نقل از کروز (Cruse) می‌نویسد: یکی از انواع نیروهای بی‌جان (Inanimate Forces) نیروهای طبیعی (Natural Forces) همچون نیروی باد، طوفان و... است:

- The wind opened the door.

او ادامه می‌دهد که نیروهای بی‌جان را می‌توان در ماشین‌هایی که به کمک نیرو و یا قدرت (Power) خود کار می‌کنند نیز، یافت:

- This machine stamps holes in the uppers.

یکی دیگر از انواع نیروهای بی‌جان که شبیه کنشگر عمل می‌کند، نیروی پرتابی (Projectile Force) است:

- The stone broke the window.

- The bullet smashed John's collar bone.

چنین نیرویی در حقیقت یک سنگ و یا هر شیء پرتاب شده را از شیء که مستقیماً توسط کنشگر به کار گرفته می‌شود، متمایز می‌سازد. باید گفت چنین نیرویی خودایستایی و استقلال نیروی طبیعی را ندارد. به مثال‌های ذیل توجه کنید:

- The wind flung itself down the valley.

- ? The stone smashed itself through the window.

به سخن دیگر در جملات فوق آنچه به عنوان سبب‌ساز در نظر گرفته می‌شود گرچه موجودی بی‌جان است اما دارای نیرویی بالقوه است که قادر به ایجاد تغییر و دگرگونی در سبب‌پذیر است. جان کلام این‌که نیروی آب، باد، آتش، صوت، گرما، سرما، نیروهای ماوراءالطبیعی همچون نیروی درونی زمین، صاعقه، نیروهای موجود در سلاح‌های ساخت بشر، نیروی هسته‌ای، نیروی حاصل از فعل و انفعالات شیمیایی همه و همه در درون خود

دارای انرژی و نیرویی نهفته هستند که به طور بالقوه قادر به متأثر ساختن سبب‌پذیرند، لذا می‌توانند به عنوان سبب‌ساز قلمداد شوند.

به اعتقاد نگارندگان جملاتی از این دست گریبانگیر دستور سنتی ما نیز هست. مثلاً وقتی می‌گوییم «برگ درخت‌ها می‌ریزد» و یا «گرما بستنی را آب کرد» فاعل چیست؟ کننده عمل در ریختن برگ‌ها و یا آب شدن بستنی کیست و یا چیست؟ با توسل به چه ملاک‌های صوری و دستوری می‌توان سبب‌ساز بروز این رویدادها را مشخص کرد؟ اجازه دهید پاسخ به چنین پرسش‌هایی را به خود دستورنویسان محول نماییم.

در پایان این قسمت آن‌چه که ضروری به نظر می‌رسد ذکر شود این واقعیت مهم است که انتخاب سبب‌ساز اصلی یک رخداد به عوامل متفاوت کاربرد شناختی و منطقی که نسبت به آن رویداد اتخاذ می‌کنیم، بستگی دارد. کوچکترین تفاوت‌های دستوری یا واژگانی ممکن است بر میزان مقبولیت ساخت سببی مورد نظر تأثیر گذارد. تمامی عواملی را که در بالا برشمردیم در حقیقت شبکه‌ای به هم تنیده‌اند که با یکدیگر در تعاملند. این‌که در یک ساخت سببی چه چیزی را سبب‌ساز قلمداد نمایم بسته به این واقعیت است که شما از چه منظری به واقعه می‌نگرید، طرز تفکر شما در مورد آن رخداد چگونه است. به سخن دیگر این نحوه نگرش شما بر رویداد است که عامل اصلی در تعیین سبب‌ساز قلمداد می‌شود. به عنوان مثال این جمله را در نظر بگیرید:

- نفت لکه‌ها را پاک کرد.

ممکن است در تعیین سبب‌ساز این رخداد (پاک شدن لکه‌ها) «نفت» را به دلیل این‌که بر اثر نوعی فعل و انفعالات شیمیایی دارای نوعی نیروی بالقوه است که می‌تواند به عنوان حلال عمل نماید، سبب اصلی پاک کردن لکه‌ها بدانید. نیز، ممکن است با اعمال تکیه بر روی آن، عامل توجه را در تعیین سبب‌ساز مورد توجه قرار دهید و یا ممکن است با تلقی «نفت» به عنوان ماده‌ای که نیاز به نیرویی دارد که با آن لکه‌ها را پاک کند، اصلاً «نفت» را سبب‌ساز قلمداد نکنید و فردی را که به وسیله نفت لکه‌ها را پاک کرده سبب‌ساز اصلی محسوب نمایید. به هر حال نحوه تفکر شما در هر مورد انطباق‌های گوناگونی را با جهان خارج سبب می‌شود.

9 - نتیجه‌گیری

از آن‌جا که بازنمایی مفهوم سببی‌سازی در زبان‌های مختلف به شیوه‌های گوناگون دیده می‌شود، بی‌تردید چنین مفهومی جزء جهانی‌های ذهن انسان بوده و غالباً در دستور تمامی

زبان‌ها متجلی می‌شود. قایل شدن به مفهوم سببی‌سازی به عنوان نظامی جهانی - شناختی ویژگی‌های مشترک فراوانی در میان زبان‌ها نشان می‌دهد. همان‌طور که دیدیم با توسل به راهکارهای شناختی و با جایگزینی مفهوم ثابت و انعطاف‌ناپذیر کنشگر در دستور حالت با مفهوم عام و فراگیرتر سبب‌ساز و نیز توجه به عملکردهای کلی ذهن بشر، عوامل معنایی و کاربردشناختی بافت سببی، می‌توان کاستی‌های دستور حالت را برطرف کرد و به تعمیم بیشتری دست یافت. چنین طرز تفکری نسبت به مفهوم سبب‌ساز ما را قادر می‌سازد که مثلاً بگوییم فاعل در ساخت سببی منطبق با سبب‌ساز است و این سبب‌ساز در حالت بی‌نشان منطبق با کنشگری با مؤلفه [+انسان] است. از سوی دیگر تمامی زبان‌ها از جمله فارسی تحت‌تأثیر عوامل شناختی مختلفی چون مسئولیت‌پذیری، توجه، زنده‌انگاری، و... گاه سبب‌سازی برای یک رویداد برمی‌گزینند که منطبق با کنشگر نیست و بر این اساس ساخت‌های سببی نشاندار در زبان حاصل می‌شوند.

نکته دیگری که تعبیر و تفسیر سببی‌ها در چهارچوب دستور شناختی نشان داد این بود که انگاره شناختی هرگز در قالب محدودیت‌ها و مرزهای مرسوم که در دیگر رویکردهای زبانی به وفور دیده می‌شود، جای نمی‌گیرد. همان‌طور که گفتیم ممکن است جمله‌ای سببی از منظر شخصی تعبیری خاص یابد درحالی‌که همین جمله از منظر فردی دیگر به گونه‌ای دیگر تفسیر شود. آن‌چه که در رویکرد شناختی بیش از هرچیز خودنمایی می‌کند طریقه تفکر، تجربیات، نگرش‌ها، هنجارهای فرهنگی و اجتماعی و در حقیقت شناخت بشر از محیط پیرامونش است که برداشت‌های متفاوتی را از رویدادی واحد سبب می‌شود. همین مهم سببی‌سازی را همان‌طور که لی ادعا می‌کند وابسته به فرایند انطباق در زبان می‌داند. مثلاً مؤلفه مسئولیت‌پذیری به عنوان یک واقعیت فرهنگی در زبانی چون ژاپنی بیش از زبان فارسی خودنمایی می‌کند و همین امر سبب می‌شود که جمله‌ای واحد از منظر گویشور ژاپنی به نوعی متفاوت از گویشور فارسی زبان تعبیر، تفسیر و حتی بیان شود. در حالی‌که دستور حالت خود را اسیر مؤلفه‌های محدود و معین برگرفته از عناصر دخیل در یک موقعیت همچون [+جاندار]، [-جاندار] و... می‌نماید و همین محدودیت‌ها آن را در تحلیل برخی سببی‌ها با شکست مواجه می‌کند، دستور شناختی با دوری جستن از هرگونه مرز و قالب‌های مرسوم به تحلیل سببی‌ها می‌پردازد.

دیگر این که دستور حالت در حقیقت حاصل همگرایی نگرش‌های صورت‌گرایانه و شناختی است که از سویی با توسل به شاخصه‌های محدود و معینی به تحلیل‌های زبانی می‌پردازد و از دیگر سوی مقولات شناختی فراگیری (حالت‌ها) را معرفی می‌کند که بشر با توسل به آن می‌تواند وقایع پیرامون خود را درک و تفسیر نماید. پس منطقی به نظر می‌رسد اگر بگوییم ردپای زبان‌شناسی شناختی را می‌توان تا دستور حالت دنبال کرد.

منابع

- بهرامی خورشید، سحر. 1384. ساخت‌های سببی در زبان فارسی: رویکردی شناختی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی همگانی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- دبیرمقدم، محمد. 1367. "ساخت‌های سببی در زبان فارسی". *مجله زبان‌شناسی*. سال پنجم، شماره اول: 75 - 13.
- _____ . 1383. *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی (ویراست دوم)*. تهران: سمت.
- گلفام، ارسلان. 1383. "اصول بنیادی زبان‌شناسی شناختی و مقایسه آن با رویکرد زبان‌شناسی زایشی". *مجموعه مقالات ششمین کنفرانس زبان‌شناسی*. 265 - 273.
- Comrie, Bernard. 1992. *Language Universals and Linguistic Typology: Syntax and Morphology*. England: Blackwell.
- Comrie, Bernard and Maria Polinsky (eds.). 1993. *Causatives and Transitivity*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin's B.V.
- Croft, William. 2003. *Typology and Universals*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Croft, William and D. Allan Cruse. 2004. *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dabir-Moghaddam, M. 1982. *Syntax and Semantics of Causative Constructions in Persian*. Ph.D. Dissertation; University of Illinois at Urban-Champaign.
- Geeraerts, Dirk. 1996. *Cognitive Linguistics: In Handbook of Pragmatics*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Co.
- George Meyer, Paul. 2000. "The Relevance of Causality". In *Cause-Condition Concession-Contrast: Cognitive and Discourse Perspective*. Elizabeth Couper-Kuhlen, and Bern Kortmann (eds.). Mouton de Gruyter. pp 9-34

- Guy Tiberghien, Shaukey. 1989. *Advances in Cognitive Science* (vol.2). Chichester, UK: Ellis Harwood Ltd.
- Hiraga, Masako et al. 1999. *Cultural, Psychological and Typological Issues in Cognitive Linguistics*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Co.
- Kearns, Kate. 2000. *Semantics*. Palgrave Macmillan.
- Lakoff, George. 1987. *Women, Fire and Dangerous Things*. Chicago: Chicago University Press.
- Langacker, Ronald W. 1987. *Foundations of Cognitive Grammar* (Vol. 1). Stanford: Stanford University Press.
- _____. 1990. *Cognitive Linguistic Research: Concept, Image and Symbol*. Berlin: Walter de Gruyter.
- _____. 1991. *Foundations of Cognitive Grammar* (Vol.2). Stanford: Stanford University Press.
- Lee, David. 2001. *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Noordman, Leo G.M. and Femke de Blijzer. 2000. "On the Processing of Causal Relations". In *Cause-Condition Concession-Contrast: Cognitive and Discourse Perspective*. Elizabeth Couper-Kuhlen and Bern Kortmann (eds.). Mouton de Gruyter. pp 35-56.
- Piaget, J. 1969. (Original work published 1929). *The Child Conception of the World*. Totowa, NJ: Littlefield Adams.
- Taylor, John R. 2002. *Cognitive Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Ungerer, F and H.J Schmid. 1993. *An Introduction to Cognitive Linguistics*. USA: Addison Wesley Publishing Company.
- Whaley, Lindsay J. 1997. *Introduction to Typology: The Unity and Diversity of Language*. USA: Sage Publications.
- Yamamoto, Mutsumi. 1999. *Animacy and Reference: A Cognitive Approach to Corpus Linguistics*. Amsterdam and Philadelphia: John Benjamins B.V.
- Ziv, Yael. 1989. "On the Rationality of Relevance and the Relevance of Rationality". *Journal of Pragmatics* 12. pp 535-545.